

نتیجه ی یک سلوک!

مذهب مالکی بود و پایبند به اعتقادات اهل سنت؛ متولد روستایی هستم در شرق سودان به نام مسمار که در کنار راه آهن خارطوم به پورت (مهمترین بندر سودان) قرار دارد.

پدرم امام جماعت مسجد و شیخ روستا بود و مقامش در نزد ساکنان مسمار بسیار محترم و عالی بود. خاطرات کودکی من در کنار توجه مردم به پدرم و خانواده ی ما اثری به یاد ماندنی و شیرین در ذهنم گزاردۀ است. در آن زمان من علت آن همه تکریم را نمی دانستم اما به تدریج دریافتم که پدرم از نسل عباس، عموی پیامبر است و از عباسیه؛ و البته ارتباط پدرم با پیروان فرقه ی ختمیه نیز موجب افزون تر شدن احترام مردم به ما بود.

مردم شرق سودان مانند بخش های دیگر کشور از دوستداران اهل بیت پیامبر علیهم السلام به شمار می آیند. آنان هر فردی را که به جهتی از جهات، منتسب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد گرمی می شمارند و به انگیزه ی تکریم پیامبر اسلام او را در جایگاه والای عزت و بزرگی می نشانند.

آغاز تحصیلات من همراه با موفقیتها و کسب رتبه های عالی بود، اما نه ساله بودم که پدرم بر اثر یک بیماری صعب العلاج از دنیا رفت و من و برادرانم به الکره، که اقامت گاه اولیه ی خانواده ی ما بود بازگشتیم و در آنجا من دوره ی دبستان خود را به پایان رساندم و ادامه ی زندگیم به جهت تحصیل و کار به پورت منتقل شد.

زمان به سرعت گذشت ... ورود به دانشکده ی حقوق دانشگاه خارطوم و ریاست اتحادیه ی دانشجویان در استان شمالی ... و درگیر و دار زندگی معمول و پر نشاط یک جوان و **ظهور یک پسر عمومی تنها!**

کل زندگی خویش را به جهت دانشگاه، به خارطوم منتقل نمودیم و با خانواده ام در محله ای که پسر عمومی به تنهایی زندگی می کرد، سکنا گزیدیم. او علاوه بر تحصیل برای امرار معاش خویش کار می کرد. **انسان با ایمانی** بود، لذا در حالی که از و سایل مادی زندگی بهره ی چندانی نداشت و در حالی که گاه تنها یک وعده خوراک در شبانه روز نصیب او می گردید، **خوشبخت و سعادت مند بود**. ما همیشه برای دیدن به خانه ی

او می رفتیم زیرا اخلاق زاهدانه اش مجذوبمان ساخته بود. نزدش می نشستیم و درباره ی دین، آخرت و مرگ به بحث و گفتگو می پرداختیم. به راستی که سرچشمه ی دانش بود و سخنانش روان ما را از ایمان و انگیزه ی معنوی به گونه ای مالا مال می ساخت که من نیز به تدریج در برخورد با دنیا رویه ی زاهدانه ای را پیشه ساختم. با شگفتی دینداری همراه با اخلاص پسر عمو را نظاره گر بودیم. بویژه در این زمانه که گرایش های مادی بر افراد غلبه کرده و دین تنها لقلقه ی زبان و جلوه ی ظاهری رفتار مردم بود. او به هنگام سخن گفتن به مانند یکی از یاران مجاهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بدر و احد و حنین جلوه می نمود، لذا سخنان از دل بر آمده اش بر دل ما نیز می نشست. این پسر عمو بسیار روزه می گرفت و پیوسته در حال عبادت خدا بود.

گاه چند شب نزد او می ماندیم و نظاره گر نمازها و عبادات شبانه و تلاوت قرآن او بودیم. در مناجات سحرگاهی اش خدا را به گونه ای می خواند که برای ما تازگی داشت، گویی پیش از آن به گوش ما نرسیده بود!

او چنان می نمود که انگار واژه های مناجاتش با خداوند عزوجل واژه های یک بشر عادی نیست! حتم داشتیم که این گونه ارتباطات با خدا را از آموزه های رسول اکرم فرا گرفته بود، اما شگفت که نمایش و جلوه ی تازه ای داشت. به گونه ای که پیش از آن چنین مناجاتی را نشنیده یا در آموزشهای اسلامی و در کتب درسی نخوانده بودیم. با حیرت از این احوال، از پسرعموی پرسیدم که برای ما بگو آن چه را که در مناجات می خوانی چه چیز است؟ و او به ما پاسخ داد: این مناجات دعای صباح امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است!^۱ ما خاموش از این پاسخ، حیرت زده در شگفتی خاصی ماندیم.

^۱ - دعایی که شاید بسیاری از ما شیعیان حتی مرتبه ای با آن انس نداشته ایم!

پسر عموی من فراوان از اهمیت دین و دینداری و جستجو برای کشف راههای نجات، پیش از آن که گرفتار مرگ شویم سخن می راند. سخنان او در ما اثر می گذاشت، آن چنان که با احساس مسئولانه، بی آن که با او حرفی بزنیم، تا پاسی از شب در اندیشه و تفکر درباره ی آن سخنان بیدار می ماندیم. **بالاخره یک روز پسرعمو سر صحبت را باز کرد و حقایقی را بر ما آشکار ساخت و درباره ی اعتقادات خویش سخن گفت و خود را شیعه دوازده امامی معرفی نمود ...!**

.... هیجان عجیبی بود! در آن روز گرم و طاقت فرسای تابستانی که سوزندگی آفتاب سودان در آن شهرت دارد، خنکی مرموزی را بر صورتم احساس کردم، چنانچه اندامم در سرماییه که به گمان من به زیر صفر رسیده بود می لرزید ...

مدتی در این حال و هوا بودم تا این که حقیقت به وجودم گرمای خاص خود را بخشید و نوری را دیدم فروزان، که به سانِ هاله ای مقدس مرا احاطه نموده بود ...

در این هنگام بود که جلوه ی دل آرای حقیقت را با درخشش ویژه اش مشاهده نمودم و گامهای خویش را دیدم که به سوی رستگاری هدایت می نمایند! ...^۲

^۲ - متنی بر گرفته از کتابی با عنوان "با نور فاطمه هدایت شدم" که سرگذشت شیعه شدن آقای عبدالمنعم حسن سودانی است. آنچه منظور نشر این متن است سلوکی است که آغاز گر این هدایت شده است. سلوک یک پسر عموی شیعه!